

Analyzing the Scientific Proofs of the Existence of God in Antony Flew's Thought

Masood Khoshtinat^{*}, Amir Mohebian^{}**

Mahdi Najafi Afra^{*}**

Abstract

Since the beginning of his life, man has been looking for a reason for the origin of existence, and this issue has provided the basis for discussion among thinkers. Antony Flew is one of the thinkers who, based on evidentialism and following the analysis of religious worldview, first turns to atheism and then to deism. According to his approach, Flew sought scientific and experimental evidence for his beliefs, which by resorting to this approach and its arrangement in the form of teleological argument, finally leads to deism that the analysis of these evidences is the subject of this article. As a result, it will become clear that these scientific and empirical reasons can be useful evidence for deism to some extent, but the nature of science is the lack of stability, and transformation, which is considered an important weakness for epistemological matters. Also, although Flew does not go beyond deism by appealing to them, he refers to God's intervention in nature after creation, which indicates the lack of sufficient coherence of his thought after the change of belief. Finally, it should be said that considering his deism, his belief in practice is not much different from his atheism.

Keywords: Deism, Theism, Atheism, Antony Flew, Teleological Argument.

^{*} PhD student Department of Philosophy, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, masoodkhosh@gmail.com

^{**} Assistant Professor Department of Philosophy, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author), mananoora@gmail.com

^{***} Professor Department of Philosophy, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, Mah.najafiafra@iauctb.ac.ir

Date received: 2022/12/20, Date of acceptance: 2023/02/20



واکاوی ادله علمی وجود خداوند در اندیشه آنتونی فلو

مسعود خوش‌طینت*

امیر محبیان**، مهدی نجفی‌افرا***

چکیده

بشر از ابتدای حیات خود تا کنون به دنبال دلیلی برای مبدأ هستی است و این مسئله زمینه مباحثه اندیشمندان را فراهم کرده است. آنتونی فلو از جمله اندیشمندانی است که با تکیه بر قرینه‌گرایی و به دنبال واکاوی جهان‌بینی دینی ابتدا به خدا ناباوری و سپس به خدا باوری روی می‌آورد. فلو با توجه به رویکردش به دنبال قرائن علمی و تجربی برای باورهای خود بود که با توسل به همین رویکرد و چیش آن در قالب برهان غایت‌شناختی در نهایت به خدا باوری می‌رسد که واکاوی این قرائن موضوع این نوشتار است. در نتیجه، آشکار خواهد شد که این دلایل علمی و تجربی تاندازه‌ای می‌توانند قرائن مفیدی برای خدا باوری باشند، ولی ماهیت علم نبود ثبات و دگرگونی است که سستی مهمی برای امور معرفتی قلمداد می‌شود. هم‌چنین، اگرچه فلو با توسل به آن‌ها از یک خدا باور طبیعی فراتر نمی‌رود، ولی به دخالت خداوند در طبیعت بعد از خلقت اشاره می‌کند که نشان‌دهنده نبود انسجام کافی اندیشه او بعد از دگرگونی عقیده است. در نهایت باید گفت که با توجه به خدا باور طبیعی بودن او، خدا باوری‌اش در عمل تفاوت چندانی با خدا ناباوری او ندارد.

کلیدواژه‌ها: خدا باوری طبیعی، خدا باوری دینی، خدا ناباوری، آنتونی فلو، برهان غایت‌شناختی.

* دانشجوی دکتری کلام، گروه فلسفه، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران،
masoodkhosh@gmail.com

** استادیار گروه فلسفه، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،
mananoora@gmail.com

*** استاد گروه فلسفه، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، Mah.najafiafra@iauctb.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۱



۱. مقدمه

انسان در طول تاریخ حیات خود همواره با سؤالات بنیادینی مواجه بوده که فکر بشر را به خود مشغول داشته است. ما انسان‌ها از کجا آمده‌ایم؟ جهان هستی چگونه شکل گرفته است و عمر آن چه قدر است؟ نخستین موجود زنده چه بوده است؟ این سؤالات و سؤالات دیگری از این دست بشر ابتدایی را به این برانند رسانید که جهان صرفاً به دنیای مادی محدود نیست و حقایق یا قدرت‌های متعالی از این جهان نیز وجود دارند. تا چند قرن اخیر و حتی در دنیای کنونی اغلب انسان‌ها پاسخ این سؤالات را از باورهای دینی خود دریافت می‌کردند، ولی همواره دروازه‌های بحث و تبادل نظر درباره این گونه سؤالات بنیادین باز بوده است. با پیشرفت علم و فناوری در زمانه روشن‌گری (age of enlightenment) اروپا و به تبع آن یافتن پاسخ‌های علمی برای بسیاری از سؤالاتی که پیش از آن از مسیحیت دریافت می‌شد و البته متفاوت یا متضادبودن پاسخ‌های علمی و پاسخ‌های دین مسیحیت به آن سؤالات، همگی، باعث بدبینی به دین و آموزه‌های دینی شد و در ادامه، با سخت‌گیری کلیسا به این پیشرفت‌های علمی، این بدبینی به نفرت و تضعیف دین در جامعه اروپایی تبدیل شد که به مرور به مناطق دیگر جهان نیز تسری یافت و منازعات زیادی بین خداباوران و خدا ناباوران شکل گرفت (شریف ۱۳۹۸: ۲۶).

از جمله اندیشمندانی که در دنیای امروزین به بحث درباره خدا باوری نقد کرده و سپس برای تأیید آن بسیار همت گماشته است فیلسوف معاصر آنتونی فلو (Antony Flew) است. وی در ابتدا تحت تأثیر خانواده خود به عنوان یک انسان دین‌دار پرورش می‌یابد، ولی در پانزده سالگی با مشاهده شروری که آن را ناسازگار با وجود خدای مسیحیت می‌داند به خدا ناباوری متمایل می‌شود (Flew and Habermas 2004: 202). وی تا اواخر زندگی خود، به عنوان یک فیلسوف دین قرینه‌گرا (evidentialism)، از خدا ناباوری (atheism) دفاع می‌کند و وجود هرگونه موجود متعالی از جهان مادی را رد و برای آن دلایلی ارائه می‌کند. او در نهایت در سال ۲۰۰۴ در مناظره‌ای رسماً ابراز می‌دارد که از باور خود به خدا ناباوری برگشته است و باور دارد که کشفیات علمی جدید وجود یک طراحی هوشمند (intelligent design) را اقتضا می‌کند که جهان را بنا کرده است. البته این دگرگونی موضع به صورت آنی یا تحت تأثیر یک مکاشفه رخ نداد، بلکه به تدریج و در خلال تمرکز و بررسی دستاوردهای علمی جدید به وجود آمد. هم‌چنین، به گفته خود وی، دگرگونی باور او بر اثر کهولت سن و ترس از مرگ نیز نبوده و وی تا پایان عمر باوری به زندگی پس از مرگ نداشت (Conway 2007: 309). هم‌چنین، فلو هیچ‌گاه به دنبال برقراری ارتباط معنوی با خداوند نبود و پیش از هرچیز، تنها انگیزه وی برای ادامه دادن

به این موضوع محتاطانه بوده است: اگر ذهن بزرگی در پس جهان هستی وجود داشته باشد، به نفع ماست که در سمت راست آن قرار بگیریم (Naulty 2009: 215).

این دگرگونی عقیده، که در پایان زندگی فلو رخ می دهد، فرصت چندانی برای ارائه موضع جدیدش باقی نمی گذارد، ولی در همین فرصت اندک، با انتشار چند مصاحبه و یک کتاب، قرائن خود را برای باور به خدا باوری طبیعی (deism)، به معنای باور به یک هوش برتر که جهان را آفریده، آن را رها کرده، و دخالتی در آن ندارد، عنوان می کند. طبق این دیدگاه، عقل براساس برهان وجود خداوند را اثبات می کند، ولی هیچ دلیلی مبنی بر دخالت خدا در عالم، چه از طریق وحی و چه از طریق دیگری، ندارد (عبداللهی ۱۳۸۳: ۲۸۰). همه دلایل فلو، باتوجه به رویکرد قرینه گرایانه او، برگرفته از دلایل علمی و تجربی است و به جز برهان غایت شناختی (teleological argument)، که این قرائن را چهارچوب بندی می کند، براهین دیگر را فاقد قدرت لازم برای اثبات وجود خداوند می داند. در نتیجه، او هیچ گاه به خدا باوری دینی (theism)، یعنی باور به خدایی که جهان را آفریده و اراده و مشیت خود را به دو طریق تکوینی و تشریعی در عالم جاری و ساری می کند (همان)، باورمند نشد، ولی نفی خدا باوری توسط فلو تا همین اندازه نیز یک مشکل بنیادین برای شکاکان ایجاد کرد، زیرا خدا باوری تأثیرگذارترین فیلسوف خدا ناباور قرن بیستم به سختی قابل نقد است (Sanders 2008: 21).

دلایل اصلی خدا باوری فلو، که مبتنی بر کشفیات علمی جدید است، نخست نظریه مهبانگ (Big Bang) یا انفجار بزرگ است که دانشمندان باورمندند جهان هستی از آن انفجار شکل گرفته و آغاز هستی از آن جاست. از انرژی آزاد شده آن انفجار و انبساط بعد از آن جهان ماده شکل گرفت و هم چنان در حال گسترش است؛ دوم این که قوانین طبیعت و ثوابت فیزیکی (physical constant) از کجا آمده اند؟ دانشمندان فقط آن ها را کشف می کنند، ولی هیچ کس نمی داند ریشه آن ها کجاست؛ سوم این که حیات موجود زنده و ژن های وراثتی، DNA، RNA، و نظم پیچیده آن ها چگونه ایجاد شده است؟ چهارمین مطلب زمینه موجود در جهان هستی برای حیات است؛ زمین به شکلی قبل از پیدایش حیات آماده پذیرش انسان بود که به سختی می توان از کنار آن با عنوان تصادف عبور کرد.

در این پژوهش ابتدا توضیح مختصری از برهان غایت شناختی و کشفیات علمی جدید، که فلو را تحت تأثیر قرار داده، ارائه شده است و در نهایت دلایل خدا باوری فلو واکاوی می شود و به نقاط قوت و ضعف دیدگاه های فلو پرداخته خواهد شد.

۲. برهان غایت‌شناختی

برهان غایت‌شناختی، برهان نظم، یا اتقان صنع (teleological argument) برای اثبات وجود خدا (در کنار برهان هستی‌شناختی / ontological argument و برهان جهان‌شناختی / cosmological argument) یکی از سه برهان کلاسیک اثبات وجود خداست. این برهان به‌طور خلاصه بیان می‌دارد که جهان بیان‌گر نظم هدف‌مند است (طرح و تدبیر). بنابراین، باید پدیدآورنده هوشمند یا مدبر حکیم داشته باشد (ادواردز ۱۳۷۰: ۷۹). برپایه این برهان، هر انسان خردمندی که به طبیعت پیرامون خود نگاه و در آن مذاقه کند به‌طور طبیعی به وجود یک طراح هوشمند که ناظم این طبیعت است پی می‌برد. گفتنی است که اصل نظم‌یافتگی و طرح‌مندی در جهان هستی پذیرفته شده است و لاقلاً وجود نظم در برخی از وجوه جهان هستی موردپذیرش است. ریشه این پذیرش نیز حضوری‌بودن علم به نظم‌یافتگی جهان هستی است (Wynn 1998: 50). فلاسفه خدا‌باور در طی قرون متمادی تلاش کرده‌اند که این برهان را به‌شکل این چهارچوب منطقی درآورند. به‌طور خلاصه این برهان از این قرار است:

۱. جهان هستی دارای نظم است؛

۲. هر مجموعه منظمی دارای ناظم حکیم و دارای شعور است؛

۳. پس جهان توسط نظم‌دهنده حکیم و دارای شعور ایجاد شده است.

این جهان براین طرح و تدبیر یک هوش برتر است که آن را آفریده و این نظم دقیق نمی‌تواند به‌صورت خودبه‌خودی و از روی تصادف ایجاد شده باشد. این برهان را می‌توان به دو گونه تقسیم کرد: نخستین براینده که از قوانین ثابت فیزیکی مانند قوانین نیوتن، نسبیت آینشتاین، و ... به‌دست می‌آید و دوم پیچیدگی‌های ارگانیسمی در گیاهان، حیوانات، و انسان‌هاست (Swinburne 2002: 49-50). ما نیز در بخش‌های بعدی به هر دو مورد خواهیم پرداخت.

درباره برهان غایت‌شناختی چند نکته قابل‌ذکر است: نخست این‌که این برهان برای اثبات وجود خداوند بیش‌تر توسط فلاسفه خدا‌باور غربی استفاده شده است و حکیمان مسلمان از این برهان بیش‌تر برای اثبات صفت علم و حکمت الهی بهره برده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که این نظم و هماهنگی جهان هستی نشان‌دهنده حکیم و علیم‌بودن خداوند است. برای نمونه، علامه حلی یکی از دلایل عالم‌بودن خداوند را نظم طبیعت می‌داند (علامه حلی ۱۳۸۸: ۳۹۷). هم‌چنین، مرتضی مطهری در حاشیه کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم باور دارد که نظم طبیعت انسان را به وجود صانع حکیم رهنمون می‌کند (مطهری ۱۳۸۵: ۳۹-۴۱)؛

دوم این که حداکثری که می‌توانیم از این برهان نتیجه بگیریم آن است که تضمین کند هر مورد از طرح و تدبیر در جهان طبیعت ناشی از فعالیت یک طراح یا مدبر هوشمند است و حتی این مسئله را هم اثبات نمی‌کند که همه نمونه‌های طرح و تدبیر ناشی از طراح یا مدبر واحدی باشد. حتی اگر در نظر بگیریم که این طرح و تدبیر توسط یک موجود بوده است، هنوز آشکار نیست که الزاماً این طرح و تدبیرها خیر باشند. همین‌طور میزان علم و قدرت این طراح نیز آشکار نیست (Swinburne 2002: 86). باید گفت اگر نتیجه موردنظر از این برهان اثبات خدای واجب باشد، نتیجه آن بر فرض تمامیت همه شرایط و ارکان بیش از اثبات اصل وجود ناظم آگاه، مدیر، و مدبر نیست؛ لذا نمی‌توان نحوه وجود او، از قبیل واجب یا ممکن بودن، و نیز مقدار وجود او، از لحاظ وحدت یا تعدد و کثرت، و هم‌چنین سایر مباحث مربوط به اسمای الهی را اثبات کرد، مگر با قراردادن براهین دیگر مانند برهان صدیقین یا برهان امکان و وجوب در کنار آن. اگر نتیجه موردنظر از آن اثبات وصف علم و قدرت واجب بعد از فراغت از اصل تحقق ذات واجب باشد، برهان یادشده تاحدودی آن را کفایت می‌کند (جوادی آملی ۱۳۸۶: ۳۷). همه این‌ها سستی‌هایی هستند که باعث می‌شود این برهان ما را به خداباوری دینی (theism) رهنمون نکند و درحد خداباور طبیعی (deism) نگه دارد و بنابراین، دین‌داران نمی‌توانند توقع زیادی از این برهان داشته باشند. فلو نیز باور دارد که برهان نظم فقط ما را از وجود خداوند مطمئن می‌کند، ولی هیچ‌جایی برای وحی یا هرگونه ارتباط بین انسان و خداوند باقی نمی‌گذارد (Flew and Habermas 2004: 197). دگرگونی باور فلو در اندازه پذیرش وجود خداوند و تعدادی از صفاتی که دین‌داران برای خداوند در نظر می‌گیرند باقی می‌ماند، ولی از تأیید هرگونه دخالت در امور دنیا خودداری می‌کند (Habermas 2007:443)؛

سوم این که اگرچه غالب کلی این برهان همان شکلی است که در بالا مورد اشاره قرار گرفت، ولی استناد به نظم جهان شکل‌های متفاوتی دارد که باعث ایجاد تقریرهای متفاوتی شده است و اتفاقاً خود فلو نیز در روزگار خدا‌اناباوری‌اش منتقد این برهان بود، ولی تقریرهای نوین برهان غایت‌شناختی، که مبتنی بر اکتشافات جدید علمی است، باعث ایجاد تحول در نگرش فلو و روی آوردن او به خداباوری شد. آنتونی فلو، علاوه بر تأثیرپذیری از ساختارهای نوین برهان نظم، درمورد براهین گذشته نیز تأمل کرده است و آن‌ها را نیز در دگرگونی نگرش خود مؤثر می‌داند (Flew and Habermas 2004: 199). در ادامه، به کشفیات علمی جدید و تأثیرپذیری‌های آنتونی فلو از آن‌ها، که همگی در غالب برهان غایت‌شناختی جای می‌گیرند، اشاره می‌کنیم و به واکاوی آن می‌پردازیم.

۳. کشفیات علمی موردنظر فلو چه می‌گویند؟

در چند دهه پایانی قرن بیستم تا پیش از بیان آشکار دگرگونی عقیده آنتونی فلو، دانشمندان به کشفیات جدیدی دست یافتند که موردتوجه فلو نیز قرار گرفت. این کشفیات بیش‌تر در حوزه زیست‌شناسی و مقدار کم‌تری در حوزه نجوم و هستی‌شناسی بود و در علم فیزیک نیز پیشرفت‌های چشم‌گیری روی داد. البته تکیه فلو در تغییر عقیده به کشفیات جدید محدود نبود. در این بخش به این کشفیات جدید در حوزه‌های تأثیرگذار در آنتونی فلو پرداخته خواهد شد.

۱.۳ نظریه مهبانگ چیست؟

در اواخر قرن گذشته دانشمندان به کشف بزرگی درباره جهان هستی دست یافتند و هم‌چنین تحقیقات جدید در حوزه هستی‌شناسی به این مطلب صحنه گذاشته است. این کشف بزرگ، که دنیای علم را متحول و نظریات گذشته را باطل کرد، با عنوان مهبانگ شناخته می‌شود.

تا اواسط قرن بیستم دو دیدگاه درباره پیدایش جهان هستی بین دانشمندان وجود داشت: دیدگاه نخست جهان را ثابت و ازلی تصور می‌کرد و دیدگاه دوم نظریه مهبانگ بود که برای جهان آغازی در نظر می‌گرفت، ولی به‌مرور شواهد تجربی جایگاه مهبانگ را تقویت کرد تا این‌که در سال ۱۹۶۴ نظریه «تابش زمینه کیهانی» جایگاه نظریه مهبانگ را، به‌عنوان بهترین نظر برای توجیه ایجاد جهان، مستحکم کرد. نظریه مهبانگ به‌طور فشرده می‌گوید که جهان در حالتی با چگالی و فشار زیاد آغاز شده و سپس منفجر و منبسط شده تا به‌صورتی که امروز می‌بینیم درآمد (معروف‌خانی ۱۳۹۱: ۷). تا پیش از انفجار مهبانگ، نه زمان، نه فضا (مکان)، نه ماده، و نه نور هیچ‌یک وجود نداشت. با این انفجار فضا پدیدار و با گسترش آن زمان آغاز شد. ذره‌های بنیادی، هسته، الکترون، اتم، نور، و سپس ماده به‌وجود آمدند. بر اثر این انفجار و انبساط، هستی ما با همه ابعاد و ویژگی‌های آن شکل گرفت. در بیست سال گذشته کاوش‌های علمی دانشمندان همگی بر درستی نظریه مهبانگ، چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی، صحنه گذاشته‌اند (معانی ۱۳۹۸: ۲۱).

اگر بخواهیم مرحله به مرحله و کمی دقیق‌تر مهبانگ را بررسی کنیم باید بگوییم که سیزده میلیارد و هشت صد میلیون سال پیش نقطه‌ای با قطر کم‌تر از ۱۰-۳۸ متر و غلظت $5/1 \times 10^{96} \text{kg/m}^3$ به‌ناگهان منفجر می‌شود. این انفجار حرارتی بیش از 10^{32} درجه سانتی‌گراد و انرژی تابش بالای 10^{28}ev ایجاد می‌کند. در این لحظه تمامی نیروهای بنیادین طبیعت (الکترومغناطیس، هسته‌ای ضعیف، هسته‌ای قوی، و گرانش) توان واحدی دارند و با هم یکی

هستند. به این مرحله آغازین، یعنی از ثانیه صفر تا ثانیه ۱۰-۴۳ بعد از انفجار، زمانه پلانک (plank epoch) گفته می‌شود. پس از آن، گسترش جهان ادامه یافت و مراحل بعدی با عنوان «زمانه وحدت سه نیرو» (grand unification epoch) ثانیه ۱۰-۴۳ تا ۱۰-۳۶ (پیدایش نیروی جاذبه)، «زمانه تورم» (inflationary epoch) ثانیه ۱۰-۳۶ تا ۱۰-۳۲ (پیدایش نیروی جاذبه قوی)، «زمانه وحدت دو نیرو» (electroweak) ثانیه ۱۰-۳۲ تا ۱۰-۱۲ (پیدایش جرم)، «زمانه کوارک» (quark epoch) ثانیه ۱۰-۱۷ تا ۱۰-۶ (جدایی دو نیروی بنیادین)، «زمانه هادرون» (hadron epoch) ثانیه ۱۰-۶ تا یک (پیدایش پروتون و نوترون)، «زمانه لپتون» (lepton epoch) ثانیه یک تا ۱۰ (پیدایش الکترون و فوتون)، «ساخت هسته اتم» (nucleosynthesis) ثانیه ۱۰ تا دقیقه ۳ (پیدایش هسته اتم)، «زمانه فوتون» (photon epoch) دقیقه ۳ تا ۲۴۰ هزار سال دیرتر (کیهان مات)، و «زمانه ترکیب» (recombination epoch) ۲۴۰ تا ۳۸۰ هزار سال پس از مهبانگ (پیدایش اتم و پیدایش نور) پی‌درپی اتفاق افتاد تا جهان هستی شکل بگیرد (همان: ۴۰۴-۴۰۵؛ چاون ۱۳۹۸: ۶۲-۶۳).

باید توجه داشت که اگرچه انفجار مهبانگ مانند انفجار هسته‌ای با قدرت و حرارت بود، گرمای انفجار هسته‌ای در محیط اطراف منتشر می‌شود، اما عالم محیط اطراف نداشت، به این معنا که آنچه به عنوان جهان هستی می‌بینیم و در اطراف خود درک می‌کنیم، همگی، بر اثر این انفجار ایجاد شد. بنابراین، گرمای شدید نخست این انفجار فضایی برای انتشار نداشت و این گرما در عالم گیر افتاد، به این دلیل که خارج از محیطی که مهبانگ در آن در حال انبساط بود مکانی نبود که گرما به آن محیط خارج منتقل شود و بنابراین آثار انفجار مهبانگ امروز هم هنوز در فضا پراکنده است. این آثار که به واسطه انبساط عالم به شدت سرد شده است به صورت نور نامرئی موسوم به «که موج» (micro wave) پدیدار می‌شود (همان: ۱۰).

در این جا یک سؤال بنیادی ذهن دانشمندان را به خود مشغول داشت: اگر پیش از مهبانگ چیزی وجود نداشت، پس این انفجار در چه مکانی اتفاق افتاد؟ دانشمندان کشف کردند که در واقع انفجار مهبانگ مانند یک انفجار معمولی نبود که در جایی رخ دهد و ترکش‌های آن در اطراف منتشر شود. در واقع، فضا (مکان) بر اثر مهبانگ به وجود آمد و به یکباره در همه جا آغاز به انبساط کرد. مانند کیک کشمشی در حال پف کردن که کشمش‌ها در حکم کهکشان‌ها بر اثر پف کردن کیک از هم دور می‌شوند و البته نباید فراموش کرد که پف کردن کیک لبه دارد، ولی انبساط عالم لبه (انتها) ندارد. مهبانگ انفجاری نبود که در آن ماده فضای خالی را پر کند، بلکه سپیده‌ای بود که فضا و زمان با آن پدیدار شدند و گسترش و ادامه یافتند. بنابراین، مهبانگ نه انفجار در فضا، بلکه خود انفجار فضا بود (معانی ۱۳۹۸: ۲۱؛ چاون ۱۳۹۸: ۴۲-۴۳).

تا پیش از ارائه نظریه مهبانگ و نتایج فلسفی آن چندین دیدگاه درباره جهان هستی و آغاز آن وجود داشت:

۱. نخستین دیدگاه انکار وجود خداوند و پذیرش ازلی بودن ماده است که انگاره اصلی مکاتب فلسفه ماتریالیسم را تشکیل می‌دهد. بر بنیاد این دیدگاه، تنها حقیقت مطلق ماده است و خارج از آن هیچ چیز دیگری وجود ندارد. ماده نه خلق شده است و نه از بین می‌رود، بلکه از خویشتن به حیات خود ادامه می‌دهد و تنها عنصر سازنده هستی به‌شمار می‌آید. بنابراین، خدا وجود ندارد و دین و باورهای دینی بی‌معنا و نادرست است.

۲. دومین دیدگاه پذیرش ازلی بودن ماده و خدا بود که این تفکر بیش‌تر در آثار افلاطون و ارسطو به چشم می‌خورد. بر بنیاد دیدگاه ارسطو، ستارگان همراه با سوختی بی‌پایان روشنایی ابدی از خود ساطع می‌کنند. افلاطون نیز باور داشت همه چیز از بی‌نظمی و آشوب به وجود آمده است.

۳. سومین دیدگاه رویکرد ندانم‌گرایی بود که باورمند بودند نمی‌توان در این مورد قضاوتی داشت.

۴. چهارمین دیدگاه نظر خداباوران بود که وجود خدا را می‌پذیرفت و آفرینش خداوند را بیان می‌کرد (تاسلامان ۱۳۹۸ الف: ۳۳-۳۷).

سه دیدگاه اول تحت تأثیر نظریه مهبانگ جایگاه گذشته خود را از دست دادند و دیدگاه چهارم نیز با حفظ مبانی دچار دگرگونی شد. با کشف مهبانگ ازلی بودن ماده نفی و در نتیجه اصالت داشتن ماده و بدون علت بودن حیات آن نفی شد. در نتیجه، دیدگاه نخست، که اصالت را به ماده می‌داد و آن را ازلی می‌دانست، رد شد. دیدگاه دوم نیز، که مانند دیدگاه نخست ماده را ازلی می‌دانست، با کشف مهبانگ نفی شد و مهبانگ جهان هستی را در ایجاد و بقا نیازمند به علت کرد. با کشف مهبانگ که کشف و شناخت آن کاملاً تجربی و از طریق حواس انسانی انجام گرفت و از همین روش برای دیگر انسان‌ها نیز قابل درک است دیدگاه سوم (موضع ندانم‌گرایی) نیز رد شد. مهبانگ اثبات کرد که جهان هستی به وسیله علتی فراتر از جهان ماده آفریده شده است و با این شواهد تجربی نمی‌توان در قبال چگونگی خلق جهان موضع ندانم‌گرایی اتخاذ کرد. دیدگاه چهارم، که دیدگاه خداباوران بود، با وجود دگرگون‌نشدن مبانی دچار دگرگونی‌هایی در مسیر تقویت موضع خود شد، به این معنا که پایه مستحکمی برای باورهای خود یافت که با کمک آن می‌توانست به خدااناورا نی که هر امر انتزاعی را نفی می‌کردند مقابله کند.

۱.۱.۳ مهبانگ چه طراحی هوشمندانه‌ای در درون خود دارد؟

نظریه مهبانگ مسائل ویژه‌ای در درون خود دارد که می‌توان از آن در براهین غایت‌شناختی بهره برد: نخست این‌که اگر این انفجار اندکی شدیدتر رخ می‌داد، تمام ماده در فضا پخش می‌شد و اگر اندکی آهسته‌تر به‌وقوع می‌پیوست، تمام ماده بلافاصله فرومی‌ریخت و در هر دو حالت جهان هستی تشکیل نمی‌شد؛ دوم این‌که اگر مقدار ماده موجود به‌هنگام انفجار اندکی بیش‌تر بود، جهان بلافاصله فرومی‌ریخت و اگر مقدار ماده هنگام انفجار اندکی کم‌تر بود، انفجار پیش از تشکیل کهکشان‌ها ماده را در فضا پخش می‌کرد؛ سوم این‌که در سایه حرارت بالای مهبانگ در آغاز جهان، پدیده‌های مربوط به اشیای زیر اتم امکان وجود یافتند و به این ترتیب فرایند خلقت ممکن شد؛ چهارم این‌که ساختار همگن (homogenous constitution) جهان در آغاز نیز شرط لازم و ضروری دیگری برای تشکیل کهکشان‌ها به‌شمار می‌آید. اندکی کاهش در همگنی آغازین جهان تشکیل کهکشان‌ها را ناممکن می‌ساخت و به تبدیل تمام ماده به سیاه‌چاله‌ها منجر می‌شد و ما هرگز به‌وجود نمی‌آمدیم (همان: ۲۶۱-۲۶۳).

این برگزیده‌ها فقط نمونه‌هایی از طراحی هوشمندانه‌ای است که مهبانگ در درون خود دارد. درواقع، مهبانگ آن‌قدر متقن بود که نسبت‌دادن ایجاد جهان به تصادف را تقریباً غیرممکن کرد. البته نباید فراموش کرد که همان‌سان‌که انسان مادی‌قادر به شناخت کامل مباحث مابعدالطبیعه (که انتزاعی و غیرمادی است) نیست، به‌عنوان موجود سه‌بعدی نمی‌تواند عالم را به‌عنوان شیء چهاربعدی درک کند (چاون ۱۳۹۸: ۴۳) و این یعنی درک ما از جهان هستی درک کامل و جامعی نیست. توضیح این‌که ما از جهان اطراف خودمان سه بُعد طول، عرض، و ارتفاع را درک می‌کنیم و نهایتاً بُعدی دیگر را، که بُعد آخر خواهد بود، که آن (زمان) است. حال می‌دانیم که برای ما فقط سه بُعد قابل‌رؤیت است، اما می‌توانیم درمورد بعد چهارم فکر کنیم و در نظریات خود از آن استفاده کنیم. حالا چرا ما از درک بعد چهارم در محیط مادی خود ناتوانیم؟ به این سبب که ما و ماهیتمان سه‌بعدی است و در نتیجه فقط به ابعاد پیش از خودمان تسلط داریم. به‌بیان ساده‌تر، تصور کنید بر روی کاغذ چند دایره رسم می‌کنیم و سپس دور یکی از دایره‌ها مثلثی ترسیم می‌کنیم. دایره محصورشده در مثلث نمی‌تواند خود را از حصار مثلث خارج کند، زیرا هم مثلث و هم دایره هر دو از اشیای دوبعدی هستند، ولی شما به‌عنوان یک شیء سه‌بعدی به‌راحتی دایره را از حصار مثلث خارج خواهید کرد و حتی اگر خودتان درون چنین مثلثی باشید، به‌راحتی از روی آن خواهد پرید، زیرا شما سه‌بعدی هستید و بر بعد دوم کاملاً تسلط دارید، اما این کار برای دایره روی کاغذ، که دوبعدی است و قابلیت

پرش ندارند، امری غیرممکن است. اما تصور کنید شما در یک زندان سه‌بعدی محصور باشید؛ دیگر نمی‌توانید بدون بازکردن در یا شکستن حصار و یا پریدن از دیوار از زندان خارج شوید. ولی یک موجود چهار بعدی به راحتی می‌تواند شما را از آن زندان به خارج از آن منتقل کند، بدون آن‌که با مشکلات شما مواجه باشد. بنابراین، درک ما به عنوان سه‌بعدی از جهان چهاربعدی ناقص خواهد بود.

۲.۳ پیدایش حیات و نظریه تکامل

نخستین موجود زنده در کجا و به چه شکلی حیات خود را به دست آورده است؟ سیر رشد و تکامل موجودات چگونه بوده است؟ این سؤالات و سؤالاتی از این دست همگی تا مدت مدیدی فکر زیست‌شناسان را به خود مشغول داشت. مهم‌ترین نظریه تأثیرگذار در این زمینه نظریه تکامل یا فرگشت (evolution) چارلز داروین (Charles Darwin) است که از اوایل قرن نوزدهم تا به امروز مورد پذیرش بوده است. طبق نظریه فرگشت، انسان‌ها و همه موجودات از یک نیای مشترک، که یک موجود تک‌سلولی بود، نشئت می‌گیرند. باتوجه به جهش‌های ژنتیکی که در موجودات اتفاق می‌افتد، تیره‌های مختلف از یک‌دیگر جدا می‌شوند و به شکل گونه‌های متنوع درمی‌آیند. در این میان، انتخاب طبیعی (natural selection) نیز اتفاق می‌افتد. مطابق انتخاب طبیعی، فقط جان‌دارانی قادر به ادامه حیات و تولیدمثل هستند که به دلیل جهش‌های ژنتیکی هماهنگی بیش‌تری با دگرگونی‌های محیط زندگی خود کسب کرده باشند. درواقع، این طبیعت است که انتخاب می‌کند چه جانوری به حیات خود ادامه دهد و چه موجودی منقرض شود. البته نه این‌که طبیعت برای انتخاب صاحب شعور است، بلکه طبیعت در حال دگرگونی و تحول است و موجوداتی می‌توانند به حیات خود ادامه دهند که بتوانند هم‌زیستی بهتری با طبیعت داشته باشند.

اما مسئله این است که حیات موجودات زنده از چه هنگامی آغاز شده است؟ تا آن‌جاکه امروزه بررسی شده است، هیچ موجود دارای حیاتی خارج از کره زمین وجود ندارد و حیات فقط محدود به کره خاکی ماست. دانشمندان احتمال پیدایش حیات در چهار میلیارد و دویست میلیون سال پیش را بالا و همین احتمال در سه میلیارد و هشتصد میلیون سال پیش را نزدیک به یقین می‌دانند. یعنی زمان آغاز حیات نمی‌تواند قبل از چهار میلیارد و دویست میلیون سال پیش و بعد از سه میلیارد و هشتصد میلیون سال پیش بوده باشد. منظور از حیات حداقل ملکولی است که بتواند زنده بماند. در تمام موجودات زنده، از باکتری‌های تک‌سلولی گرفته تا

واکاوی ادله علمی وجود خداوند در ... (مسعود خوش طینت و دیگران) ۱۳

گیاهان و جانوران، دو وجه مشترک وجود دارد: یکی سوخت و ساز که به معنای جذب ماده و انرژی برای فعالیت و دیگری تولیدمثل است (معانی ۱۳۹۸: ۴۴).

اگر واقع بین باشیم، نظریه تکامل و انتخاب طبیعی تبیین مناسبی برای چگونگی دگرگونی در ساختار مادی جانوران ارائه می دهد، ولی نظری برای آغاز حیات ندارد. داروین، که نظریه فرگشت را پیش نهاد کرد، هیچ گاه در مورد چگونگی پیدایش حیات نظری نداد؛ او تنها یک بار و در نامه ای خصوصی به یکی از دوستانش نوشت که حیات ابتدایی احتمالاً در برکه کوچکی و گرمی پدیدار شده است (همان: ۴۵). ناامیدانه باید بگوییم: احتمال این که اثری از نخستین موجود زنده تک سلولی، که سه تا چهار میلیارد سال پیش به وجود آمده است، پیدا شود بسیار اندک است. حقیقت آن است که زیست شناسان هنوز به نظریه کاملی درباره چگونگی پیدایش حیات نرسیده اند و فقط چند فرضیه، که قابلیت اثبات ندارد، بیان شده است که هیچ یک از احتمال فرا تر نرفته است (همان: ۴۶). برای نمونه، برخی این فرضیه را پیش نهاد می کردند که حیات نخستین موجود با ترکیب آمونیاک، فسفر، نور، گرما، و الکتریسیته شکل گرفت، ولی با اکتشافات بعدی نادرستی آن آشکار شد (Priscu 2013: 88). بنابراین، با تکیه بر نظریه تکامل این سؤال بنیادین بی جواب مانده است که چه تبیینی برای حیات وجود دارد؟

۳.۳ DNA و RNA

یکی از شگفتی های علمی جدید در زیست شناسی کشفیاتی است که در زیست مولکولی و DNA موجودات زنده به دست آمده است. بررسی چپستی DNA و ساختار و کارکرد آن در همانندسازی از کشفیات جدید شگفت آور زیست شناسی است. DNA در حدود یک قرن پیش شناخته شد، ولی شناخت ویژگی ها و ساختار آن در چند دهه اخیر ممکن شد. هر موجود زنده دارای دو ویژگی است که این دو ویژگی در میان همه موجودات زنده مشترک است: نخست توان حفظ، رشد، و ترمیم خود؛ دوم همانندسازی و تولیدمثل (یزدی ۱۳۷۳: ۳۰). این دو ویژگی با DNA امکان پذیر شده است.

از نظر علمی DNA این گونه شناخته می شود: اسید نوکلئیک (nucleic acid) یک درشت مولکول است که در همه موجودات زنده حضور دارد. اسید نوکلئیک پلیمری است که از به هم پیوستن زنجیره وار (نردبان شکل) مونومرهایی با نام نوکلئوتید (nucleotide) به وجود می آید. بنابراین، نوکلئوتید واحد سازنده اسید نوکلئیک است. نوکلئوتید خود از ترکیب سه مولکول متفاوت یعنی باز نیتروژن، یک تک قند پنج کربنه، و یک گروه فسفات تشکیل شده

است. ریبوز (ribose) از گونه‌های معمولی تک‌قند پنج‌کربنه است و در صورتی که قند موجود در اسید نوکلئیک ریبوز باشد، این اسید با نام علمی اسید ریبو نوکلئیک (ribo nucleic acid) و با حروف خلاصه RNA شناخته می‌شود. چنانچه ریبوز یکی از اتم‌های اکسیژن خود را از دست بدهد، نام آن به دئوکسی ریبوز (deoxy ribose) دگرگون می‌شود و اسید حاصل اسید دئوکسی ریبو نوکلئیک (deoxyribonucleic acid) نام خواهد داشت. این اسید به‌طور خلاصه DNA خوانده می‌شود.

DNA با ترکیب شیمیایی یک‌سان تقریباً در همهٔ یاخته‌های بدن وجود دارد. هنگام تقسیم یاخته، کلاف DNA دور پروتئین‌هایی پیچیده می‌شود و اندامکی را پدید می‌آورد که کروموزوم (chromosome) نامیده می‌شود. کروموزوم‌ها همیشه به‌صورت جفت پدیدار می‌شوند. شمار کروموزوم‌های یاختهٔ انسان ۴۶ عدد یا ۲۳ جفت است. ساختار DNA مانند نردبان مارپیچ است که پله‌های این نردبان از دو باز، که روبه‌روی هم جای گرفته‌اند، تشکیل شده است. اگر این نردبان را از وسط پله‌های مارپیچ آن به دو نیم تقسیم کنیم، هرکدام ساختار یک RNA را تشکیل می‌دهند (معانی ۱۳۹۸: ۴۱۱-۴۱۲). DNA حاوی چهار زیرواحد به نام‌های da، dt، dc و dg است که وظایف و پیچیدگی‌های ویژهٔ خود را دارد که در این مختصر قابل بحث نیست (امتیازی ۱۳۸۶: ۶-۴۳).

همان‌گونه‌که اشاره شد، DNA با داشتن عنوان حامل پیام‌های ژنتیکی حیات هم باید قادر باشد هنگام نیاز به پروتئین ژن‌های مربوط به این پروتئین را کپی کند و در تقسیم یاخته‌ای همانند خود را پدیدار سازد و هم در تولیدمثل بخش عمده‌ای از ژن خود را به نسل جدید منتقل کند. هنگام نیاز به کپی از منطقه‌ای که دارای ژن‌های موردنیاز است، آنزیم ویژه‌ای نوکلئوزوم‌های منطقهٔ مربوط به ژن‌های موردنیاز را باز می‌کند، RNA مربوطه، یعنی همان کپی بخش موردنیاز، تهیه می‌شود. در مرحلهٔ آمادگی برای تقسیم یاخته‌ای، DNA ابتدا در فرایند پیچیده‌ای متراکم و مرتب می‌شود و شکلی به خود می‌گیرد که کروموزوم نامیده می‌شود. سپس هر کروموزوم در فرایند پیچیده‌تری از خود همانندسازی می‌کند. در مرحله‌ای که یک کروموزوم همانند خود را پدیدار می‌سازد به هریک از این کروموزوم‌ها کروماتید (chromatid) گفته می‌شود. پس از همانندسازی، دو کروماتید به هم وصل می‌شوند و مجموعهٔ کروماتیدهای خواهر را پدیدار می‌کنند (معانی ۱۳۹۸: ۴۱۳-۴۱۴).

این همانندسازی در موقع تقسیم سلول‌ها انجام می‌شود. زمانی که سلول آمادهٔ تقسیم می‌شود، دو زنجیر مارپیچ دوگانهٔ DNA به تدریج از هم جدا می‌شوند؛ آن‌گاه نوکلئوتیدهای هر

زنجیره فوراً تک‌نوکلئوتیدهای موجود در مایع سلول را به‌چنگ می‌آورند. بنابراین، زمانی که یک مجموعه تیمین-آدنین از هم جدا می‌شوند، تیمین موجود در یک زنجیره به‌سرعت یک نوکلئوتید آدنین‌دار جدید از مایعات درون سلول می‌گیرد. این تنها نوکلئوتیدی است که به‌طور دقیق با تیمین جفت می‌شود. در همین زمان، آدنین زنجیرِ دیگر یک نوکلئوتید تیمین‌دار را انتخاب می‌کند که البته آن هم با آدنین به‌خوبی جفت می‌شود (آسیموف ۱۳۷۳: ۴۳-۴۵).

موجود زنده جدیدی که از مولکول‌های DNA مادری موجود در گامت ماده و مولکول‌های DNA موجود در گامت نر به‌وجود می‌آید بعضی از صفات مادری و برخی از صفات پدری خود را خواهد داشت. هرگاه همانندسازی DNA کامل باشد، همه صفات نوزاد به صفات پدر یا به صفات مادر شبیه خواهد بود یا گاهی چیزی بین این دو می‌شود. طبق نظریه تکامل همانندسازی ژن‌ها به نسبت دقیقی انجام می‌شود، به این گونه که اگرچه همانندسازی رخ می‌دهد، ولی در کنار آن جهش‌های کوچک ژنتیکی نیز انجام می‌گیرد، تا به این طریق انتخاب طبیعی اتفاق بیفتد و البته مطابقت جان‌دار با محیط طبیعت به همین معناست که اگرچه جان‌دار خصوصیات پدر و مادر خود را در همانندسازی به‌ارث می‌برد، ولی برای ادامه حیات و مطابقت با طبیعت جهش‌های ژنتیکی نیز خواهد داشت. در نتیجه، این همانندسازی و جهش ژنتیکی باید بسیار دقیق و تنظیم‌شده باشد تا موجود جان‌دار بتواند با حفظ اصالت خود خودش را با محیط هم تطبیق دهد (Tenailon 2012: 455-461).

همه آن‌چه در سطور بالا بیان شد بخش مختصر و ساده‌ای از مجموعه پیچیده DNA، RNA، و کروموزوم است. ساختار و فرایند عملکرد آن‌ها آن‌چنان پیچیده است که در این مختصر مجال پرداخت بیش‌تری ندارد، ولی در همین مقدار باید گفت که این پیچیدگی فراوان موجب حیرت هر انسانی می‌شود که در این زمینه مطالعه داشته است.

۴.۳ قوانین طبیعت و ثوابت فیزیکی

چهارمین مورد از کشفیات علمی که فلو برای اثبات وجود خداوند به آن تکیه می‌کند قوانینی است که در جهان طبیعت در جریان است و اساس همه اختراعات بشر برپایه آن‌ها شکل گرفته است. البته این قوانین از اکتشافات جدیدی که باعث تغییر باور فلو شد به‌حساب نمی‌آید و خود فلو در روزگار خداناباوری این دلایل را موردنقد قرار می‌داد، ولی تفکر در همین قوانین یکی از زمینه‌های دگرگونی باور فلو را فراهم آورد.

۴. آنتونی فلو چه می‌گوید؟

حال که به توضیح مختصر کشفیات نوین علمی مؤثر در آنتونی فلو پرداختیم، به توصیف و واکاوی دیدگاه فلو درباره این کشفیات می‌پردازیم. فلو اعلام می‌کند که دگرگونی باور وی به خدا باوری نتیجه بیست سال پژوهش در حوزه خداشناسی بوده است (فتح طاهری ۱۳۹۳: ۱۶۶؛ 89: Flew 2007). از نظر فلو، یافته‌های علمی نشان می‌دهند که جهان پیچیده‌تر از آن است که اندیشمندان در گذشته تصور می‌کردند و چنین جهانی نمی‌تواند به‌خودی‌خود پدید آمده باشد (نظر نژاد ۱۳۸۸: ۴۸؛ 2007: Flew). البته این نکته قابل‌ذکر است که آنچه باعث دگرگونی رویکرد فلو شد قرائن علمی اعم از کشفیات جدید و غیر از آن بود، ولی کشفیات جدید تأثیر بنیادین داشتند. در همین زمینه، آنچه فلو به‌عنوان دلایل علمی برای دگرگونی رویکرد خود نام می‌برد، همگی، شامل کشفیات جدید نیستند. باید دانست که فلو نمونه‌ای از کسانی بود که به این باور رسیدند که در جایی که فلسفه در تلاش برای اثبات وجود خدا شکست خورده است، علم می‌تواند کارساز باشد. با این حال، وقتی شواهد این دیدگاه به‌دقت بررسی می‌شود، به این نتیجه می‌رسیم که فلو از استدلال به نتیجه‌ای خارج از حدود جهان‌بینی علمی پیروی کرده است (84: Kerr n.d.). از نظر فلو به‌طور کلی دو مسئله او را به موفق بودن برهان غایت‌شناختی سوق داده است: مورد نخست منشأ قوانین طبیعت و تبیین‌های جدیدی است که دانشمندان در این زمینه ارائه دادند و مورد دوم منشأ حیات و تولیدمثل است.

۱.۴ قوانین طبیعت و تبیین‌های جدید دانشمندان

قوانین طبیعت را می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد و موردتوجه قرار داد: نخست، تبیین نحوه شکل‌گیری جهان و تبیین آغازمند بودن آن؛ دوم، قوانین و ثوابت فیزیکی؛ سوم، شرایط حاکم بر کره زمین که مأمّن امنی برای حیات فراهم آورده است.

۱.۱.۴ مهبانگ و آغاز جهان

در بخش گذشته بیان شد که مهبانگ چیست و چه طراحی هوشمندانه‌ای در درون خود دارد. در این جا پیش از آن‌که به دیدگاه فلو پرداخته شود، ابتدا باید دید که فارغ از دیدگاه فلو، مهبانگ چه نتایج معرفت‌شناختی‌ای به‌بار می‌آورد.

مهبانگ اثبات می‌کند که هیچ دو لحظه‌ای در جهان وجود ندارند که معادل یک‌دیگر باشند، جهان با انبساط پیوسته خود مدام در حال دگرگونی است و هر مرحله آن متفاوت با دیگری

است. تمامی این مراحل مجزا از یک‌دیگر به‌شکلی کاملاً هوشمندانه طراحی شده است. این مبین حاکمیت خدا بر هر مرحله از جهان و آگاهی او از هریک از این مراحل است و نشان می‌دهد که خدا، پس از خلقت، جهان را به حال خود رها نکرده است (تاسلامان ۱۳۹۸ الف: ۲۵۷). در نتیجه، با کشف انفجار بزرگ کشف بزرگ دیگری نیز حاصل شد و آن این‌که عالم از ازل وجود نداشت، بلکه از نقطه‌ای زاده شده است. پس جهان آغازی دارد و در نتیجه آغازکننده‌ای هم باید داشته باشد. نکته جالب توجه این‌که قرآن کریم نیز به مسئله‌ای با همین مضمون اشاره دارد و می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» (انبیاء: ۳۰): آیا کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین به هم بسته بود و ما آن‌ها را شکافتیم.

همان‌گونه‌که اشاره شد، امروزه نظریه مهبانگ مورد توافق دانشمندان است و پذیرش آن پی‌آمدهای ویژه‌ای برای خداباوری خواهد داشت. تا پیش از دگرگونی عقیده فلو به خداباوری، او مانند بسیاری از خداناباوران باور داشت که اگر قرار است برای جهان یک تبیین نهایی به‌نام خداوند در نظر گرفت، چرا آن تبیین همین جهان مادی نباشد؟ جهان مادی از روی تصادف ایجاد شده و خودش بی‌نیاز از هرگونه علت است (حسینی ۱۳۹۴: ۱۹۶)، اما مهبانگ برای فلو به‌معنای دگرگونی بنیادین دیدگاه خداباوری بود. فلو مهبانگ را نظریه بدیعی می‌بیند که با پذیرش آن باید برای جهان آغازی در نظر گرفت و بنابراین فلو باور دارد که اگر بتوان برای جهان آغازی در نظر گرفت، پس نیازمند موجودی هستیم که آغازگر این جهان باشد (Flew 2007: 139).

فلو دیدگاه‌های بدیلی مانند نظریه چندجهانی و نظریه جهان بدون لبه استیون هاوکنگ (Stephen Hawking) را، که به‌دنبال ارائه راهی برای نفی خداوند ضمن پذیرش مهبانگ هستند، رد می‌کند و آن‌ها را مفید نمی‌داند. نظریه چندجهانی بیان می‌کند که جهان ما یکی از میلیاردها جهان ممکن است و جهان‌های دیگری موازی جهان ما نیز وجود دارند. نظریه جهان بدون لبه هاوکنگ بیان می‌کند که فضا و زمان ممکن است یک سطح بسته بدون کرانه را تشکیل دهند که در این صورت، ملزومات عمیقی برای نقش خدا در جهان دارند؛ اگر جهان آغازی داشت، ما می‌توانستیم فرض کنیم که خالق دارد؛ اما اگر جهان به‌طور کامل خوداتکا باشد، یعنی مرز و لبه‌ای نداشته باشد، آن را نه آغازی است و نه انجایی. در این صورت، دیگر چه جایی برای خدا باقی خواهد ماند؟ (Hawking 1988: 140). فلو درمورد نظریه چندجهانی باور دارد که این بیان از روی ناچاری است و اگر یک جهان نیازمند تبیین است، پس برای چند جهان باید به‌طریق اولی تبیینی ارائه داد. فلو نظر هاوکنگ را تبیینی منطقی نمی‌داند و بحث آغاز جهان را بیش از آن‌که بحثی مربوط به فیزیک بداند، مربوط به فلسفه می‌داند (Flew 2007: 139).

از نظر فلو، نظریه مهبانگ به دو دلیل ما را به طراحی هوشمندانه می‌رساند: نخست این‌که مهبانگ برای جهان آغازی در نظر می‌گیرد، پس باید آغازگری باشد که آغاز هستی را با مهبانگ رقم زده باشد؛ دوم این‌که آغاز هستی از نیستی نشان می‌دهد که جهان نمی‌تواند تبیینی معقول برای خود باشد، بلکه نیازمند تبیینی خارج از خودش است. هم‌چنین، محاسبات دقیقی که در انبساط و شکل‌گیری جهان از ابتدای انفجار عظیم تا هم‌اکنون وجود داشتⁱ (که اگر غیر از این می‌بود، جهان شکل نمی‌گرفت) نشان می‌دهد که این طراح قدرت و علم بالایی برای ایجاد جهان داشته، وگرنه جهان این‌گونه به‌وجود نمی‌آمد (ibid.).

۲.۱.۴ منشأ قوانین فیزیک

قرینه علمی دیگری که فلو را به دگرگونی رویکرد کشانید و البته ربطی به اکتشافات علمی جدید ندارد تأمل در منشأ قوانین ثابتی است که در علم فیزیک و ریاضیات مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این مورد نیز فلو نظری مشابه مهبانگ دارد. او باور دارد که دانشمندان قوانینی را در طبیعت کشف می‌کنند، ولی هیچ دانشمندی قوانین طبیعت را اختراع نکرده است. این قوانین وجود دارند و ما فقط به کشف و استفاده از آن‌ها می‌پردازیم. ثابت‌های فیزیکی مانند قوانین نیوتن، ثابت گرانش، ثابت پلانک، و ...، که در علم فیزیک کشف شده و کارایی بالایی دارند، یا قوانین ریاضیات، که بر جهان هستی حاکم‌اند، از کجا نشئت گرفته‌اند؟ برای نمونه، اصل مکملیت در فیزیک کوانتوم، که می‌گوید اشیا دارای خصوصیات مکمل هستند و نمی‌توان آن‌ها را به‌طور هم‌زمان مشاهده و اندازه‌گیری کرد (تاسلامان ۱۳۹۸ ب: ۶۸)، از کجا وضع شده است؟ همه این موارد و موارد مشابه به یک مسئله اشاره دارد: کشف طبیعتی که قبلاً توسط هوش برتری نوشته شده است.

او با ذکر موضع‌گیری چندین دانشمند شناخته‌شده مانند آلبرت آینشتاین (Albert Einstein) و ورنر هایزنبرگ (Werner Heisenberg) بیان می‌دارد که غالب دانشمندان به موجودی برتر، که این قوانین را ایجاد کرده، واقف‌اند. مسئله این نیست که صرفاً قواعدی در طبیعت وجود دارد، بلکه این قوانین از نظر ریاضیاتی دقیق، جهان‌شمول، و وابسته به یک‌دیگرند. آیا ممکن است طبیعت خودش خود را به‌شکل یک پکیج کامل ارائه داده باشد که هیچ نقضی در آن نمی‌توان تصور کرد؟ به‌معنای دیگر، این جهان دقیقاً همان چیزی است که باید باشد (Flew 2007: 95-109).

فلو در پایان فصل پنجم از کتاب *خدا/یی هست* (There Is a God) با عنوان «چه کسی قوانین طبیعت را نوشته است؟»، بعد از بیان دیدگاه دانشمندانی چون آینشتاین و هایزنبرگ

درباره خداوند و مبدأ قوانین فیزیکی، آشکارا عنوان می‌دارد که بسیاری از دانشمندان برای تبیین قوانین طبیعت از ذهن خدا (divine mind) سخن می‌گویند و آن را صرفاً مستند به یک‌سری از استنتاج‌ها و قیاس‌های منطقی نمی‌کنند. آن‌ها چشم‌اندازی را که نشئت گرفته از مفهوم علم مدرن است برای ما ترسیم می‌کنند. فلو این چشم‌انداز را قانع‌کننده و ابطال‌ناپذیر می‌داند (ibid.: 112).

۳.۱.۴ جهان، گهواره حیات

تصور کنید وارد هتلی می‌شوید و اتفاقی را تحویل می‌گیرید. به محض ورود به اتاق مسائل مختلفی نظر شما را به خود جلب می‌کند. نخست متوجه می‌شوید که آهنگ ملایم و موردعلاقه شما در حال پخش شدن است. هنگامی که به دیوارهای اتاق نگاه می‌کنید، می‌بینید که دقیقاً تابلویی شبیه تابلوی دیوار منزل شما بر روی دیوار نصب شده است. به سمت کنترل تلویزیون می‌روید و آن را روشن می‌کنید؛ با کمال تعجب، تلویزیون بر روی شبکه موردعلاقه شما تنظیم شده است. سپس کمی احساس تشنگی می‌کنید، به سمت یخچال می‌روید، و درب آن را باز می‌کنید، با نهایت تعجب می‌بینید که نوشیدنی‌ها و خوراکی‌های موردعلاقه شما درون یخچال قرار داده شده است و همین‌طور با موارد بسیار دیگری برخورد می‌کنید. در آخر چه چیزی به ذهن شما می‌آید؟ شاید گمان کنید که می‌بایست کسی این همه اطلاعات شخصی شما را به مسئولان هتل داده باشد؟ یا ممکن است همه این موارد صرفاً از روی تصادف اتفاق افتاده باشند؟ ولی این همه مشابهت احتمال اتفاقی بودن را بسیار کاهش خواهد داد (ibid.: 113).

حال همین نمونه را در ابعاد بزرگ‌تر تصور کنید. دانشمندان به این نتیجه رسیده‌اند که جهان ما و قوانین حاکم بر آن به‌شکلی برنامه‌ریزی شده است که بستر لازم را برای حیات فراهم کند. برای نمونه، اگر یکی از ثابت‌های فیزیکی مانند سرعت نور کمی کم‌تر یا بیش‌تر از مقدار کنونی می‌بود، امکان ایجاد حیات از بین می‌رفت یا اگر سرعت حرکت زمین به دور خود مقداری کم‌تر یا بیش‌تر می‌بود، ایجاد حیات با مشکل مواجه می‌شد. واقعاً جای شگفتی است که هم‌چنان برخی اصرار دارند که همه این موارد از روی تصادف ایجاد شده است. تصور کنید شما در جایی شرط‌بندی می‌کنید. در چندین نوبت فقط یک نفر برنده شرط‌بندی می‌شود. به نظر شما احتمال برنده شدن یک نفر در شرط‌بندی برای ده نوبت پشت سر هم چه قدر است؟ حال اگر ده نوبت به بیست یا سی نوبت برسد، واقعاً شما چه قدر می‌پذیرید که شانس باعث این مسئله شده است؟

فلو می‌گوید دو تبیین برای این نظم‌یافتگی جهان، که زمینه حیات را فراهم می‌کند، ارائه شده است: نخست تدبیر خداوند و دوم قائل شدن به فرضیه چندجهانی که تنها جهان ما شرایط مناسب برای حیات را دارد. طبق نظر فلو، هیچ دانشمندی نمی‌گوید که این نظم‌یافتگی برای ایجاد حیات برآیند تصادف صرف بوده است (ibid.: 115). فلو نظریه چندجهانی را کاملاً نظری می‌داند و باور دارد که کاملاً ممکن است درست نباشد و درمقابل دلایل جدی مانند اصل سادگی وجود دارد که ما را به وجود فقط یک جهان سوق می‌دهد. ضمناً وجود یک چندجهانی دلیلی برای تبیین منشأ جهان نیست، همان‌سان‌که یک جهان قانون‌مند نیازمند تبیین است، یک چندجهانی به طریق اولی نیازمند تبیین است. بنابراین، حتی با پذیرش فرضیه چندجهانی باز هم باید برای منشأ طبیعت دلایلی اقامه کنیم. فلو بیان می‌دارد: چه قائل به چندجهانی باشیم و چه نباشیم، باز هم باید برای منشأ قوانین طبیعت تبیینی ارائه کنیم و از نظر فلو بهترین تبیین ذهن خداست (ibid.: 121).

۲.۴ منشأ حیات و تولیدمثل

در بخش گذشته به پیش‌بینی زیست‌شناسان از شکل‌گیری حیات اشاره شد. در آن‌جا بیان شد که هیچ اجماعی برای آغاز حیات وجود ندارد. فلو دو دلیل برای طراحی هوشمند بیان می‌کند: نخست آن‌که حیات موجود زنده چگونه از غیرزنده شکل گرفت؟ نظریه تکامل فقط بیان می‌دارد که چگونه حیات از موجودات تک‌سلولی به موجودات دیگر تکامل یافت و نیای همه موجودات مشترک است، ولی درباره این‌که نخستین موجود زنده از کجا و از چه منشائی ایجاد شد هیچ نظری ارائه نمی‌کند. فلو باور دارد که پیچیدگی ساختار و عملکرد DNA و نظم و ترتیبی که برای پیدایش حیات لازم است نشان از یک هوش برتر دارد. نمی‌توانیم بپذیریم که موجود زنده هدف‌مند که حقایقی مانند آگاهی، امید، اراده، و ... دارد و سلول‌هایی که همانندسازی می‌کنند از اشیای فاقد حیات ایجاد شده باشند، زیرا موجودی که خود بی‌بهره از حیات و غایت‌مندی است نمی‌تواند به موجود دیگر حیات ببخشد. این ویژگی‌ها (ویژگی‌های روان‌شناختی) از سنخ ویژگی‌های مادی مانند اتم و مولکول نیستند که با تکامل تدریجی قابل تبیین باشند؛ ضمن این‌که این موارد را نمی‌توان از کارکردهای مغز به حساب آورد (Maslin 2007: 47). پس دخالت موجود هوشمند دارای حیات لازم است که حیات را به موجودات دیگر اضافه کند.

مطلب دیگر، بحث تولیدمثل است. فلو باور دارد که تولیدمثل و تکثیر سلولی قابلیت نیست که به راحتی و با یک منشأ طبیعی و صرفاً مادی ایجاد شود. هنگامی که موجودی فاقد قدرت تولیدمثل است، چگونه می‌تواند صرفاً از روی تصادف و تکامل قدرت تولیدمثل پیدا کند. بنابراین، باید قابلیت تولیدمثل با طرح و تدبیر در موجودات زنده ایجاد شده باشد (Flew 2007: 125).

DNA با سیستم رمزگذاری شده شیمیایی پیام‌های وراثتی را تکثیر می‌کند. RNA کپی از DNA است که همه اطلاعات لازم را در خود دارد. حال سؤال این است که پیام‌های وراثتی، که به صورت کدهای رمزگذاری شده انتقال می‌یابند، توسط چه کسی رمزگذاری شده‌اند. برای نمونه، رمزگذاری را شبیه شماره‌های تلفن تصور کنید؛ شماره تلفن کدی است که اگر درست شماره‌گیری شود، شما را به مقصد مورد نظر وصل می‌کند. این شماره‌ها توسط مخابرات کدگذاری شده‌اند. همین‌طور زبان‌های مختلف بشر همگی گونه‌ای از کدگذاری هستند. کدگذاری‌های موجود در DNA بسیار پیچیده‌تر از شماره‌های تلفن یا ساختار زبانی است که با آن مکالمه می‌کنیم. فلو باور دارد که باید هوش برتری باشد که این کدگذاری را صورت داده باشد. نسبت دادن این همه پیچیدگی به تصادف بسیار غیرمعقول به نظر می‌رسد. به نظر فلو نسبت دادن این همه پیچیدگی به تصادف و شانس فقط برای فرار از حقیقت صورت می‌گیرد. تنها تبیین معقول برای پیچیدگی‌های پیدایش حیات، تولیدمثل، و همانندسازی یک ذهن با هوش نامحدود است (ibid.: 128).

۵. نتیجه‌گیری

دلایل فلو برای اثبات وجود خداوند دارای سستی‌هایی است. اگرچه برداشت فلو در بحث از مهبانگ و آغاز جهان مناسب به نظر می‌رسد، ولی او یک نکته را در این نظریه فراموش کرده و کار را به تمام نرسانده است. همان‌سان که در توضیح نظریه مهبانگ بیان شد و خود فلو نیز به آن اشاره دارد، بعد از انفجار عظیم، انبساط عالم با محاسبات دقیق و نظم ویژه‌ای پیش می‌رود تا جهان هستی، کهکشان‌ها، و ... شکل بگیرند.

با این تفاسیر دریاب باورمندی به خداوند، نمی‌توان صرفاً به خداباوری طبیعی اکتفا کرد، زیرا نظریه مهبانگ، علاوه بر این که برای وجود جهان آغازگر می‌طلبد، برای ادامه سیر انبساط عالم نیز تبیین می‌خواهد. اگر خداوند را فقط آفریننده بدانیم، پس حرکات جهان هستی، که با محاسبات دقیق در حال پیشرفت است و برخلاف تصور ابتدایی تکراری در آن نیست، چیست؟

برای نمونه، حرکت زمین به دور خود و خورشید یک حرکت یک‌نواخت و تکراری نیست و هر لحظه آن با لحظه قبل و بعد متفاوت است. بنابراین، طراح هوشمندی که آغازگر مهبانگ بود، هم‌چنان در حال طرح، تدبیر، و دخالت در جهان است. دقیقاً مانند حرکت خودرو که اگرچه چرخش لاستیک‌ها، گردش فرمان، فشردن پدال گاز، و ... به ظاهر تکراری است، ولی حرکت خودرو در هر لحظه توسط راننده هدایت می‌شود. پس براینده منطقی مهبانگ نه خدا باوری طبیعی، بلکه باور به خدایی است که هم‌چنان در حال دخالت و هدایت جهان است و یک لحظه قطع ارتباط او با جهان هستی باعث نابودی جهان خواهد شد. این خدا به خدا باوری دینی شباهت بیش‌تری دارد. قرآن کریم نیز در این رابطه می‌فرماید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن: ۲۹): او (خداوند) هر روز به کاری (در جهان) مشغول است؛ نکته‌ای که فلو به آن توجهی نشان نمی‌دهد.

تبیین فلو از منشأ قوانین فیزیکی سابقه زیادی دارد و اگرچه موضع‌گیری فلو و نتایج او صحیح به نظر می‌رسد، باید دانست این قرائن مانند بسیاری از قرائن دیگر برای برخی از متفکران قانع‌کننده نیست. هم‌چنان بسیاری از خدا ناباوران بر این باور پافشاری می‌کنند که این قوانین نیازمند هیچ تبیینی از خارج جهان نیستند و تنها همین جهان هستی و تکیه بر تصادفی بودن شکل‌گیری این قوانین برای تبیین جهان کفایت می‌کند. برای مثال، برخی مانند ریچارد داکینز بیان می‌کنند که کل جهان هستی و قوانین آن بر اثر فرگشت شکل گرفته‌اند و این‌گونه توجیه می‌کند که فرگشت ناظر به تصادف و قانون است، نه تصادف تنها (Dawkins 1986: 38). البته اگر رویکرد عقلانیت انتقادی را بپذیریم، باتوجه به اقناع برخی متفکران با این دلیل، می‌توان این دلیل را قانع‌کننده دانست، ولی سستی اندیشه فلو در این است که توضیح نمی‌دهد چرا به منشأ قوانین فیزیکی که در زمانه خدا ناباوری نقد می‌کرد در زمانه خدا باوری به همان دلیل استناد می‌کند. به نظر نمی‌رسد صرف نتیجه‌گیری «ذهن خدا» توسط برخی دانشمندان از این قوانین برای دگرگونی موضع فلو در مورد منشأ این قوانین کافی باشد.

فلو، در بحث از منشأ حیات و تولید مثل، به نکات قابل توجهی اشاره دارد. او به مطالبی اقرار می‌کند، ولی نتیجه لازم را از آن‌ها نمی‌گیرد. فلو در این قسمت عنوان می‌دارد که تولید مثل قابلیت ویژه‌ای است که نمی‌توان با تکیه بر نظریه تکامل به راحتی از آن عبور کرد و باورمند است هنگامی که موجودی خودش فاقد قدرت تولید مثل است نمی‌تواند به موجود دیگری (مثلاً هم‌نوع) این امکان را ارائه دهد و هم‌چنین، قابلیت تولید مثل قابلیت نیست که از ابتدا در حیات نخستین موجود بوده باشد. او در ادامه نتیجه می‌گیرد که تولید مثل باید توسط یک هوش برتر در

دل حیات ایجاد شود، اما از این نکته غفلت می‌ورزد که اگر تولیدمثل به‌عنوان یک قابلیت ویژه توسط یک هوش برتر در موجودات دارای حیات ایجاد شده باشد، خداوند بعد از خلق جهان قدرت تولیدمثل را در موجودات دارای حیات ایجاد کرده و این نتیجه با دیدگاه خدااباوری طبیعی، که فلو به آن باورمند شد، در تقابل است.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که اندیشه خدااباوری فلو دارای اشکال است. وی در مباحث خود به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم از دخالت خدا در عالم حکایت می‌کند که این مسئله با دیدگاه خدااباوری طبیعی او مغایر است. نخست کشفیات علمی جدید در حوزه مهبانگ ما را به این برانند می‌رساند که هوش برتری در حال تدبیر حرکت جهان هستی است. هم‌چنین، در مسئله تولیدمثل فلو باور دارد که این قابلیت بعد از خلق موجود دارای حیات توسط یک طراح هوشمند ایجاد شده است. باید از او پرسید: اگر خداوند در این موارد در جهان هستی دخالت می‌کند، چرا در جای سوم و چهارم دخالت نکند؟ ضمن این که این موارد با خدااباوری دینی نسبت به خدااباوری طبیعی تطابق بیش‌تری دارد. در نتیجه فلو می‌بایست با این دلایل به خدااباوری دینی متمایل می‌شد یا رویکرد جدیدی بین خدااباوری دینی و خدااباوری طبیعی ارائه می‌داد.

فلو در دوران خدااناباوری خود در نقد خدااباوران بیان می‌دارد که آن‌ها به‌حکم نخستین خود درباره خداوند آن‌قدر قید می‌زنند که دیگر وجود این خدا با نبود او تفاوتی ندارد (Flew 1971: 2). می‌توان به‌طور متقابل از فلو پرسید که وقتی کسی مانند وی خدااباوری را تنها به‌میزان خدااباوری طبیعی می‌پذیرد که هیچ اثر و دخالتی در جهان ندارد پذیرش وجود این خدا با این که بگوییم هیچ خدایی در کار نیست و جهان بر بنیاد تصادف و خودبه‌خود ایجاد شده است چه تفاوت عملی‌ای دارد؟ منظور این نیست که خدااناباوری با خدااباوری طبیعی تفاوت ندارد، بلکه منظور توجه به این مسئله است که تقابل اساسی بین خدااناباوری و خدااباوری دینی است، زیرا خدااباوری دینی است که آیین‌ها رویکرد عملی خدااباوران را تعیین می‌کند.

در نهایت باید گفت فلو یک خدااباور طبیعی است و هم‌چنان منتقد معرفت دینی و براهین وجود خداوند به غیر از برهان غایت‌شناختی است. جهان صرفاً توسط خدایی دارای قدرت و علم برتر آفریده و به‌حال خود رها شده است تا مطابق قوانین حاکم بر آن عمل کند و نه چیزی بیش‌تر از این.

درواقع، اگرچه دگرگونی موضع فلو به خدااباوری تأثیرات مثبتی برای خدااباوری داشت و آسیب سختی بر پیکره خدااناباوری وارد آورد، اما فلو با خدااباوری دینی فاصله زیادی دارد.

درحقیقت، تعارض اصلی در بحث از وجود خداوند بین خدا‌ناباوری و خدا‌باوری دینی است، نه خدا‌باوری طبیعی، زیرا ادیان خط‌مشی اصلی باورها و آیین‌ها را ترسیم می‌کنند. آنچه دگرگونی موضع فلو خوانده می‌شود فقط جای‌گزین کردن خالق هوشمند به جای ایجاد تصادفی جهان است که درعمل هیچ تأثیر عملی‌ای برای انسان و اجتماع نخواهد داشت.

تکیه فلو برای خدا‌باوری بر روی دلایل علمی و تجربی استوار است و این دلایل هر مقدار هم که دقیق و مستحکم باشند، به اقتضای ماهیت علم، در حال دگرگونی و تحول‌اند. بنابراین، پایه مستحکمی برای بناکردن یک باور معرفتی بر روی خود نیستند، ولی به نظر می‌رسد دلایل عقلی جهان‌شمول برای خدا‌باوری یا باور مبتنی بر ایمان‌گرایی (fideism)، با همه ضعف و قوتی که دارند، ثابت بهتری برای بناکردن باور معرفتی خواهند داشت.

نتیجه دیگری که می‌توان از پژوهش حاضر به دست آورد قوت برهان غایت‌شناختی مبتنی بر دلایل علمی جدید است، تاجایی که یکی از مطرح‌ترین فیلسوفان دین خدا‌ناباور با همین برهان دچار دگرگونی اندیشه شد. می‌توان گفت این دلایل علمی جدید مطرح‌شده در برهان غایت‌شناختی، برخلاف گذشته این برهان، تاحدودی می‌توانند انسان را به خدا‌باوری دینی نزدیک کنند که البته مستلزم پژوهشی مستقل است.

کتاب‌نامه

- آسیموف، آیزاک (۱۳۷۳)، *DNA*، ترجمه محمدعلی شمیم، تهران: فاطمی.
- ادواردز، پل (۱۳۷۰)، *خدا در فلسفه (برهان‌های فلسفی اثبات وجود باری)*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- امتیازی، گیتی (۱۳۸۶)، *مبانی زیست مولکولی و مهندسی ژنتیک*، اصفهان: مانی.
- تاسلامان، جانر (۱۳۹۸ الف)، *بیگ بنگ، فلسفه و خدا*، ترجمه رامین کریمی ثالث، تهران: سایلاو.
- تاسلامان، جانر (۱۳۹۸ ب)، *کوآتوم، فلسفه و خدا*، ترجمه شیما حاجی حسینی، تهران: سایلاو.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، *تبیین براهین اثبات خدا*، قم: مرکز نشر اسراء.
- چاون، مارکوس (۱۳۹۸)، *مهبانگ*، ترجمه ابوالفضل حقیری، تهران: تمدن علمی.
- حسینی، سیدحسین (۱۳۹۴)، *هر کجا دلیل ما را برد از اصل خدا نیست تا خدا هست*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شریف، عمرو (۱۳۹۸)، *سفر عقل*، ترجمه خداداد مطاعی‌پور، تهران: احسان.
- عبداللهی، محمدعلی (۱۳۸۳)، «هجرت از الحاد به خدا‌باوری»، *نقد و نظر*، س ۹، ش ۳ و ۴.

واکاوی ادله علمی وجود خداوند در ... (مسعود خوش طینت و دیگران) ۲۵

علامه حلی (۱۳۸۸)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم: جامعه المدرسین.

فتح طاهری، علی و اسماعیل شرفی (۱۳۹۳)، «بررسی تغییر عقیده فلو از نظر موافقان و مخالفان»، *فلسفه دین*، دوره ۱۱، ش ۱.

قرآن کریم.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۵)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۵، تهران: صدرا.

معانی، احمد (۱۳۹۸)، *از مهبانگ تا انسان سمفونی پیدایش*، تهران: سپهر خرد.

معروف خانی، قربانعلی (۱۳۹۱)، *اندیشه‌های دانشمندان تا سال ۲۰۱۵*، شیراز: نوید شیرازی.

نظرنژاد، نرگس و فاطمه احمدی (۱۳۸۸)، «تأثیر تقریرات نوین برهان غایت‌شناختی بر آنتونی فلو»، *آینه معرفت*، دوره ۷، ش ۲۰.

یزدی، ابراهیم (۱۳۷۳)، *مبانی ژنتیک مولکولی*، تهران: اطلاعات.

- Conway, David and Antony Flew (2008), "There Is a God How the World's Most Notorious", *Soc*, vol. 45.
- Dawkins, Richard (1986), *The Blind Watchmaker*, New York: Norton, Available at: <<http://iep.utm.edu/d/design.htm>>.
- Flew, A., A. M. Hare, and B. Mitchell (1971), "Theology and Falsification a Symposium", in: *The Philosophy of Religion*, Oxford: Oxford University Press.
- Flew, Antony and Roy Abraham Varghese (2007), *There Is a God: How the World's Most Notorious Atheist Changed His Mind*, New York: Harper.
- Flew, Antony and Gary Habermas (2004), "My Pilgrimage from Atheism to Theism", *Philosophia Christi*, vol. 6, no. 2.
- Habermas, Gary (2007), "Antony Flew's Deism Revisited: A Review Essay on 'There is a God'", *Philosophia Christi*, vol. 9.
- Hawking, Stephen (1988), *A Brief History of Time*, London: Bantam.
- Kerr, Gregory (nd), "Antony Flew and Intelligent Design", Available at: <<https://maritain.nd.edu/ama/Reading/Reading105.pdf>>.
- Maslin, Keith T. (2007), *An Introduction to the Philosophy of Mind*, New York: Cambridge, Polity Press.
- Naulty, Reg, (2009), "Review of Antony Flew (with Roy Abraham Varghese), *There is a God*", *Sophia*, vol. 48.
- Priscu, John (2013), *Origin and Evolution of Life on a Frozen Earth*, Arlington County National Science Foundation, Available at: <<https://b2n.ir/872934>>.
- Sanders, Lita, (2008), "Former Leading Atheist Argues for the Existence of God", *Journal of Creation*, vol. 22, no. 3.

Swinburne, Richard, (2002), "Arguments from Design", *Think*, vol. 1.

Tenaillon, Olivier (2012), "The Molecular Diversity of Adaptive Convergence", *Science*, vol. 335, no. 6067.

Wynn, Mark (1998), *Design Argument, from Philosophy of Religion*, Brian Davies (ed.), New York: Continuum.